

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين،
حبيب الهنا و طيب نفوسنا، ابي القاسم، محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين و
الطاهرين المعصومين المكرمين

کربلای حضرت ابی عبدالله الحسین سراسر ایمان بود و اخلاق بود و عمل صالح. حدود هفتاد
سال پیش در تهران به وسیله یک حکیم عارف فقیه مجتهد، کتابی نوشته شد در هفت جلد به
نام عنصر شجاعت. یک جلد آن در هفتصد صفحه درباره مسلم بن عقیل است. سه جلد آن
درباره حضرت سیدالشهدا است. سه جلد آن درباره اصحاب است. من چون خودم چهل جلد
تفسیر قرآن نوشتم، ۱۵ جلد عرفان اسلامی نوشتم. ۱۵ جلد شرح صحیفه زین العابدین را
نوشتم. حدود صد جلد کتابهای مختلف را نوشتم. گذشته از همه اینها هزار جلد سخنرانی
های ۵۰ ساله ام دارد پیاده می شود، چاپ می شود. ۵۰ جلد آن چاپ شده. این حق را دارم که
درباره این کتاب عنصر شجاعت نظر بدهم. از روز عاشورا سال ۶۱ تا امشب کتابی به
استواری، محکمی، جامع، کامل برای این ۷۲ نفر نوشته نشده. شرح حال نیست که دانه دانه
را نوشته باشد که برای کدام شهر است، کی به دنیا آمد، کجا بزرگ شد، چکاره بود. نه تاریخ
نیست. تحلیل شخصیت ملکوتی این ۷۲ نفر است که هر صفحه اش انسان را جدا نسبت به
این ۷۲ نفر بهت زده می کند. هر کدامشان از جهان بزرگتر بودند. امیرالمومنین می فرماید در
کل امت های گذشته مانند این ۷۲ نفر نبوده. در آینده هم مانند این ۷۲ نفر نخواهد بود. من
ترسیدم که این کتاب فراموش بشود. چون فرزند نویسنده اش به خود من گفت که نوشتن
این کتاب ۲۰ سال طول کشید و می گفت شب ها پدرم صبر می کرد شب به نیمه برسد. ۱۱
رکعت نماز شب می خواند با قنوت طولانی، بعد می آمد پشت میز نشست و می فرمود خیلی
از شب ها در این ۲۰ ساله از صدای بلند بلند گریه کردنش ما بیدار می شدیم. من یک جلد
هم به این کتاب اضافه کردم بعنوان فهرست که هر کسی، هر لغتی از این کتاب در ذهنش
باشد، می تواند به فهرست مراجعه و مطلب را در این هفت جلد خیلی زود پیدا بکند. سه بار



تا حالا چاپ شده این هشت جلد. من یک جمله گفتم. گفتم این ۷۲ نفر کمال ایمان، کمال عمل و کمال اخلاق بودند. باید در این چند هزار صفحه این ها با این ویژگی ها دید. کار یک شب، یک محرم و صفر، یک ماه رمضان نیست، کتابی که بیست سال با گریه طول کشیده و با وضو نوشته شده، ۵۴ سال طول می کشد صفحه صفحه اش آدم بیاورد روی منبر، برای مردم بخواند. برای مردمی که این همه دارند خرج عزاداری می کنن، سینه می زند، گریه می کنند، هزینه می کنند، سیاه می پوشند، بدانند برای چه کسانی دارند این کار را می کنند. خود کار با معرفت، ارزش کار را خیلی می برد بالا و حوزه انجام کار را گسترده تر می کند. البته اگر کسی بخواهد کتاب را تهیه بکند، می تواند در سایت دارالعرفان ببیند. موسسه دارالعرفان این کتاب را چاپ کرده. آدرس بدهند، برایشان می فرستند با فیش بانکی پول هشت جلد. عظمت این ۷۲ نفر در اخلاقشان بود. در اوجی از اخلاق قرار داشتند که ملائکه را به شگفتی آوردند. ملائکه را. حالا وجود مقدس ابی عبدالله به چهار ویژگی اخلاقی این ها در سخنرانی شب عاشورا اشاره کردند. یک، وفادارترین انسان ها. این حرف کمی نیست. یک عده ای بزرگوارند، مومن اند، وفادار به پیمان اند. حالا پیمان رفاقت، پیمان اقتصادی، پیمان اجتماعی، پیمان معنوی وفادارند. ولی ابی عبدالله می فرماید اوفی. این ها وفادارترین انسان های عالم اند. شما باید سخنرانی یا گفتار وجود مبارک امام زمان را در زیارت ناحیه ببینید، ترجمه هم شده زیارت ناحیه که حضرت درباره این ۷۲ نفر در بخشی از زیارت ناحیه درباره تک تک آنها چه فرموده. ببینید نمونه آنها را می توان در امت ها و در این امت اسلام پیدا کرد. وفادارترین. دو، بهترین انسان ها تاریخ اند. حضرت با کلمه خیرا، خیر در ادبیات عرب، افعَل تفضیل ندارد. ما در فارسی می گوییم به. یعنی خوب. افعَل تفضیل آن می شود بهتر. عالی افعَل تفضیل آن می شود عالی تر. مرد افعَل تفضیل آن می شود مردتر. به این وزن در عربی زیاد است. اشد، اعلم، اکرم، افضل. اما لغت عرب در کلمه خیر، افعَل تفضیل ندارد. اخیر ندارد. خود لغت خیر به قرینه جمله معلوم می کند که معنی افعَل دارد. خود کلمه خیر. کلمه خیر در سخنرانی شب عاشورای امام نه به معنای به است. خیر است. نه. می گوید این



ها نیکوترین های عالم. این دو ویژگی. سوم، امام می فرماید این ها ابر اند. ابر، افضل تفضیل کلمه بر است. بر یعنی نیکی کردن. ولی امام می فرماید ابر اند. یعنی نیکوکارتر از اینان وجود نداشت. این ها بالاترند یا اصحاب انبیاء؟ امام خیال ما را راحت کرده، شب عاشورا فرموده این ها بالاترند. این ها بالاترند یا اصحاب نه تا امام بعد ابی عبدالله یا اصحاب امام حسن یا اصحاب امیرالمومنین. امام خیال ما را راحت کرده که هیچ امامی، یاران نیکوکار تر از اینان ندارد. ابر. و یک لغت چهارم. اوصل. صله رحم کننده تر از اینان نبوده. حالا شما این هفت جلد کتاب را بخوانید. امام به این شکل، به شکل افضل تفضیل دست روی هیچکدام از حالاتشان گذاشته. هیچکدام. امام می خواهد به ما بگوید بالاترین درس اخلاقی را از این ۷۲ نفر بگیرید. به دین، به توحید، به قرآن، به نبوت، به ولایت، به امامت، به خلافت اهل بیت وفادارترین ها باشید. در هیچ مرحله ای پیمان شکنی نکنید. این ها می دانید کجا پیمان شکنی نکردند. زیر شمشیر و تیر و نیزه و خنجر و عمود و چوب و سنگ ۳۰ هزار گرگ. یکی از آنها به ابی عبدالله نگفت ما سمنان بالاست، طاقت جنگ با این ۳۰ هزارتا را نداریم. به ما اجازه بده برگردیم به خانه، زندگیمان. بدانیم کجا وفادارترین انسان ها بودند نه در ویلا، نه در باغ، نه در خانه، نه در شهر پر از امنیت، نه در قوم و قبیله قوی و قدرتمند. در شبانه روزی که هیچ نظامی این جنگ را قبول نداشت. هیچ نظامی. چون به نظامی ها درس می دهند در جنگ نابرابر وارد نشوید. اگر جنگ نابرابر بود به یک شکلی صلح کنید. اگر جنگ نابرابر بود، برگردید. ۷۰ نفر در دهن ۳۰ هزار گرگ که میدانستند هر ۷۱ نفر آنها فردا صبح، این جنگ پیروزی ظاهری ندارد. می دانستند علم این جنگ در جنگ سرنگون می شود. می دانستند سرها، دست ها، پا ها قطع می شود. می دانستند تیر های دشمن چشم را می برد، گوش را می برد، سینه را می برد، گلو را می برد. در وفاداری، وفادارترین ها بودند. همه را هم می دانستند. یک نفر آنها، یک نفر آنها، نیامد به ابی عبدالله بگوید حسین جان از نظر نظامی گری آیا ایستادن در این جنگ نابرابر درست است؟ یکی از آنها هم نپرسید. یک کسی در گوش یک نفر از آنها یک چیزی گفت امام به او فرمود بشیر حرزمی چه گفت به تو.



گفت آقا به من گفت در یک درگیری تنها جوانت اسیر شد. این را به من گفت. حضرت فرمود من تو را آزاد کردم. بیعتم را از تو برداشتم. شب است، تاریک است، جاده هم باز است، مادر این بچه هم دل نگران است، بلند شو برو بچه ات را آزاد کن. از جا بلند شد گفت حسین جان بی تو یک پلک به هم زدن حرام است و نشست. ما یک مقدار باید درباره این ۷۲ نفر فکر بکنیم که در چه موقعیتی، وفادارترین ها بودند. برادران، خواهران من فرصت ندارم از قرآن ثابت بکنم پیمان الهی که عربی آن می شود عهد، قرآن است. عهد الهی، توحید است. عهد الهی نبوت پیغمبر است. عهد الهی امامت ۱۲ امام است و شما می بینید این ها در چه موقعیتی وفادارترین مردم عالم به توحید و نبوت و به ابی عبدالله و به حقایق جهان هستی بودند و یکی از آنها از این جنگ نابرابر رنگش پرید، نه ترسید، نه ناراحت شد. من دو مطلب درباره این ها بگویم، نظامیان جهان نمی توانند باور کنند. اول اینکه کوفه رفیق های همین حرامزاده ها و حرام لقمه ها هستند. به آنها گفتند میدان کربلا چه خبر بود. اصلا مطلب را هیچ وقت یک لشکر فراوان درباره یک لشکر اندک نمی گوید. گفت کربلا ۷۲ نفر ریختند سر ما ۳۰ هزار نفر. از بس که ترس بودند. این یک. دو. همین ها که برگشتند به رفیق هایشان گفتند، این ها را نوشتند. چون دهن به دهن چرخید. آنهایی که باید بنویسند، نوشتند. گفتند هر تک تک این ها می آمدند در میدان، هر تک تک آنها. از بچه نه ساله، ده ساله، بیست ساله، هجده ساله، شصت ساله، هشتاد ساله، تا این سن کربلا بود. در این ۷۲ نفر هر کدام آمدند میدان. فکر کن مرگ شیر زنده ای بود در میدان با دهن باز. هر کدام آمدند میدان با سر خودشان با سر در دهن شیر مرگ می انداختند. وفادارترین. یک آیه ابی عبدالله درباره این ها درباره کشته شدنشان خوانده. البته برای هر کدام مطلبی دارد که این ها را اگر جمع کنیم یکجا، تفسیر کنیم، کتاب انسانیت می شود. می افتادند. ابی عبدالله می آمد بالای سر آنها، می خواند، و من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه از مردم مومن، همه آنها نه، من المومنین، برخی از مومنین، این من سر آیه در ادبیات عرب اسمش من تبعیضیه است. بعضی از مومنین، مردانی هستند که حالا تعبیر علمی رجال، نیروی فاعلیتی هستند که صدقوا



ما عاهدوا الله عليه، به هر چه پیمان با خدا بستند، وفا کردند، به هر چه. من اگر بخواهم پیمان شکنی دوره عمر خودم را ریاضی اش کنم، معلوم نیست چند هزار پیمان تا حالا شکستم. نماز یک پیمان الهی است. اقلا هفت، هشت هزار نماز را نخواندم، مخصوصا نماز صبح. خیلی روزه هایم را عمدا خوردم. خیلی جا ها که باید راست می گفتم، دروغ گفتم. خیلی جا ها که می رفتم شهادت به حق می دادم یا شهادت به ناحق دادم. خیلی امضاهای ظالمانه ای که در اداره ام، در نهادم، در جاهای دیگر نباید می زدم پای یک پرونده مظلوم، حالا یک اشتباه کار که اشتباهش کم بوده، زدم از هستی ساقطش کردم. زن و بچه اش را به خاک سیاه نشاندم. بنشینم بینم پیمان شکنی چقدر داشتم و این ۷۲ نفر انسان هایی که ابی عبدالله می گوید صدقوا ما عاهدوا الله عليه، هر پیمانی با پروردگار داشتند وفا کردند و رنجشی هم برایشان نیامد.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن

چقدر زیبا است.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن

این وفاداری آنها. اما نیکوکارترین اند، بهترین اند و صله رحم کننده ترین اند. طبیبان اصحابی. چه کاری، چه خیری، چه خوبی بالاتر از این که بیایند از زن، بچه، داماد، عروس، مغازه، خانه، اقوام گذشت کنند و عاشقانه جان خودشان را برای ابی عبدالله بدهند. بالاتر از شهادت مگر خیری هم هست؟ هست؟ شهادت خیر عظیم است که پیغمبر می فرماید اولین قطره ای که از بدن شهید می زند بیرون خون، اگر گناهان تمام عالم گردن او باشد با آن اولین قطره خونی ه می ریزد بیرون بخشیده می شود. این خیر خیلی مهم است. خیلی و این ها بهترین بودند. خیرترین بودند. نبود نمونه آنها و ابر. نیکوکارترین بودند. یک گوشه آن را



برایتان بگویم. تازه علی اکبر ازدواج کرده بود. خانه بابا جا نداشت، خانه ابی عبدالله. که خانمش را بیاورد خانه بابایش. اگر جا داشت، علی اکبر یک چشم بر هم زدن حاضر نبود ار بابا جدا باشد ولی خانه جا نداشت. امامان ما کاخ نشین که نبودند. کوخ نشین بودند. امام حسین در خانه ای که زندگی می کرد با همسرش رباب بود. مادر علی اکبر، جوان از دنیا رفت. مادر زین العابدین هم که شنیدید سر زاییدن از دنیا رفت. در خانه ابی عبدالله یک خانم بود، رباب. عجیب هم رباب به ابی عبدالله وابسته بود. قبل از ازدواج ابی عبدالله، رباب و مادرش و پدرش مسیحی بودند. پدر رباب در کوچه چشمش به امیرالمومنین افتاد، حسن و حسین کنارش راه می رفتند. آمد به امیرالمومنین گفت مسلمان می شوم، دختر مرا برای حسینت بگیر. همین یک خانم در خانه بود. فکر می کنید خانه باغ بود، کاخ بود. حیا می کرد به بابایش بگوید یک اتاق به من بده، با خانم بیایم پیش تو زندگی بکنم. چقدر حیا داشت. چقدر. می گفت من بروم خانه بابا زندگی کنم، زندگی بابا دیگر آزاد نیست. به بابا گفت بابا من در خور شان خودم و همسرم یک خانه تهیه بکنم در مدینه؟ فرمود آره عزیزم. پسرم چیزی را از من در این عالم نخواهی من بگویم نه. نتوانم برآورده کنم. آره عزیزم. خانه آماده کن. دست خانم خود را گرفت روز اولی که آمد خانه، کارمند داشت. به کارمندش گفت فرمود غریبه زیاد می آید مدینه. مسافر غریبه شب می رسد دم دروازه، در فکر است کجا بروم. مدینه که مسافر خانه ندارد. همان روز اول به خادمش گفت هیزم ببر بالای پشت بام. هیزم را خرده خرده روشن کن، تا سپیده صبح نگذار آتش خاموش شود که غریبه ها، مسافرها وارد مدینه بشوند، این آتش را ببینند، دنبال آتش بیایند خانه در بزنند. می شود ما راه بدهید. گفت آره. بیایید. صبحانه به شما می دهیم، شام می دهیم، نهار می دهیم. تا هر وقت مدینه کار دارید، همین جا بمانید، کارتان که تمام شد، دلتان خواست بروید. این اسمش ابر است. نیکوکارترین. کی این هیزم ها خاموش شد. صبح ۲۷ رجب که با بابا حرکت کرد بیاید مکه و کربلا. دیگر آتش روشن نشد، چون خودش نبود. این یکی از آنها بود. حالا ۷۲ نفر کارهای خیرشان را اگر دنبال بکنید، ماتتان می برد. و در صله رحم نمونه نداشتند. دو



سه روایت درباره اخلاق بخوانم برایتان. این چهار عنوان، عنوان اخلاقی بود نه ایمانی، عملی. سه راوی بزرگ داریم، هر سه اسمشان ابوالحسن است. یعنی لقبشان. سه تا راوی داریم، هر سه حسن اند. حالا من روایت را اینطوری بخوانم. عن ابی الحسن عن ابی الحسن عن ابی الحسن عن الحسن عن الحسن عن ابی الحسن این پنج تا راوی اند، حسن آخری امام مجتبی است. عن ابی الحسن عن ابی الحسن عن ابی الحسن عن الحسن عن الحسن، حسن آخر امام حسن است، ان احسن الحسن، الخلق الحسن. امام مجتبی می فرماید زیباترین زیبایی ها اخلاق خوب است. یکبار دیگر بخوانم، چقدر روایت عالی ای است. عن ابی الحسن عن ابی الحسن عن ابی الحسن عن الحسن عن الحسن عن الحسن ان احسن الحسن، الخلق الحسن، اخلاق. از امشب به بعد که دیگر عصبانی نمی شوید. با خانواده تلخی نمی کنید. با مردم زمخت برخورد نمی کنید. دیدید ابی عبدالله برای اصحاب چه فرمود. شنیدید امام مجتبی راجع اخلاق زیبا و نیکو چه فرمودند. می دانید پیغمبر بنا بر نقل کلینی در اصول کافی می فرماید سنگین ترین چیزی که قیامت در ترازوی شما می گذارند، اثقل ما وضع فی المیزان، سنگین ترین چیزی که قیامت در ترازوی شما می گذارند، الخلق الحسن، اخلاق خوب. نمی گوید نماز، نمی گوید روزه، می گوید سنگین ترین چیزی که می گذارند اخلاق خوب است. پیغمبر می فرماید قیامت خدا هر کجا مرا ننگه می دارد، هر کجا حالا دم در بهشت است تا حساب خلائق رسیدگی شود، هر کجا مرا ننگه دارد. از قبر که در آمدن ان اقربکم منی مجلسا یوم القیامه نزدیک ترین شما به من آنجایی که ایستادم احسنکم اخلاقا، آنی است که اخلاقش از همه نیکوتر است. این قول رسول خداست. حرفم تمام. شاد نبودم در حرف زدن. در چهارچوب نبودم امشب. همواره ذهنم در عصر عاشورای زن و بچه است. شما بعد از ظهر خانه هایتان بودید، آب خنک خوردید، شربت خوردید، میوه خوردید، ناهار خوردید، استراحت کردید اما عصر عاشورا. آنها که شهید شده بودند. این هایی که مانده بودند، دو مرد بیشتر نداشتند، زین العابدین و حسن بن الحسن. بعد از ظهر تا هوا تاریک شد یا حمله بود یا کعبه نی بود یا تازیانه بود یا آتش زدن بود یا دنبال بچه دویدن بود، این بچه ها زیر دست و پای اسب ها می افتادند، این



بی رحم ها می تاختند. غروب شده. یک جا ندارند بروند زیرش بنشینند. آب ندارند، غذا ندارند، داغ دیدند. دختر امیرالمومنین امشب آرام نبود. در بیابان نشسته بود رو به ابی عبدالله در میدان، تاریک بود، نمی دید اما با ابی عبدالله حرف می زد. خواهر است، عاشق است، دارد حرف می زند با ابی عبدالله. اگر طاقتش را دارید بگویم. اگر ندارید واگذار کنم منبر را. خودم نمی توانم حرف بزنم.

حسین من سرت کو که دامن بگیرم

حسین من تنت کو که سامان بگیرم

مگر بدن پیدا نبود؟ نه این قدر اسلحه روی بدن ریخته بودند، پیدا نبود.

حسین من سراغ سرت را من از آسمان و

سراغ تنت از بیابان بگیرم

حسین من تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه

که من بوسه از حنجرت پنهان بگیرم

مگر خون گلوی تو آب حیات است

که از بوسه از حنجرت جان بگیرم

حسین من در این بیابان

رسیده کجا کار زینب که باید

سراغ سرت را از این و از آن بگیرد

باید بلند شوم دنبال خولی بدوم که سر برادرم را بده، دنبال شمر بروم، دنبال سنان بروم.

رسیده کجا کار زینب که باید



سراغ سرت را از این و از آن بگیرد

کمی از سر نیزه پایین بیا

برای سفر بهر تو قرآن بگیرم

مگر نمیخواهی چهل منزل بروی، بیا از زیر قرآن ردت کنم.

قرار من و تو شبی در خرابه

پی گنج کنج ویران بگیرم

قرار عملی شد. کنج خرابه نیمه شب سرابی عبدالله را آوردند.